

مرد سرخوش (L'Allegro)

جان میلتون

ترجمه محمد فخر، عضو هیات علمی

گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه تربیت معلم تبریز

جان میلتون "مرد سرخوش" را که یکی از نشاط‌انگیزترین اشعار اوست، در دوره اول شاعری خود سرود. در این شعر (که ترجمه نیمی از آن در زیر می‌آید)، میلتون سرخوشانه در جستجوی حد اعلای مسرت است. مرد سرخوش با طرد الهه ماخولیا از دامن الهه فرح می‌آویزد و از او می‌خواهد که او را به خیل خویش، از جمله شوخی، طرب و آزادی، پذیرا شود. شاعر به آنها می‌پیوندد و صبحگاه نغمه چکاوک، شیپور شکارچیان، آواز کشاررز و زن شیردوش را می‌شنود. دهقانان بساط نشاط می‌گسترند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند تا اینکه روز دیرپا زوال می‌یابد. دهقانان به گفتن داستان می‌آغازند و آنگاه به رختخواب می‌خزند. اما مرد سرخوش را خواب خوش نمی‌آید. شهرهای برج‌دار و ازدحام آدمیان او را خوش‌آیندتر است. پس به کمدهای جانسون و شکسپیر و بعد از آن به نوای نوازشگر موسیقی روی می‌آورد و بدین سان با الهه فرح، روزگار می‌گذراند.

HENCE, loathèd Melancholy,
Of Cerberus and blackest Midnight born
In Stygian cave forlorn
'Mongst horrid shapes and shrieks and sights unholy!
Find out some uncouth cell
Where brooding Darkness spreads his jealous wings
And the night-raven sings;

دور شو ای ماخولیای نفرت‌انگیز،

ای زاده سربروس^۲ و تاریکترین نیمه‌شها

وامانده در مغاره جهنمی استوکس^۳

در میان آشکال سهمناک و فریادهای دردآلود و مناظر نامیمون.

دخمه‌ای بی‌نام و نشان بیاب

جایی که ظلمت بالهای رشک‌آلودش را فراگسترانیده

و شب‌اویز در آواز آمده است

۱- L'Allegro کلمه‌ای است ایتالیایی به معنی مرد شادمان یا سرخوش.

۲- سربروس سگی است دارای چندین سر و نگهبان عالم مردگان و لانه‌اش در کنار رودخانه استوکس است.

۳- یکی از پنج رودخانه در عالم مردگان است که آن را از دنیای زندگان جدا می‌کند.

There under ebon shades and low-brow'd rocks,
 As ragged as thy locks,
 In dark Cimmerian desert ever dwell.
 But come thou Goddess fair and free,
 In Heaven y-cleped Euphrosyne
 And by men, heart-easing Mirth,
 Whom lovely Venus at a birth
 With two sister Graces more
 To ivy-crownèd Bacchus bore;
 Or whether (as some sager sing)
 The frolic wind that breathes the spring,
 Zephyr, with Aurora playing
 As he met her once a-maying,
 There on beds of violets blue
 And fresh-blown roses wash'd in dew,
 Fill'd her with thee, a daughter fair,
 So buxom, blithe and debonair:

آنجا، زیر سایه‌های آبنوسی و صخره‌های ابرو فروهسته
 که چون طره‌های ژولیده^۱ تو ناموزون‌اند،
 در صحرای ظلمانی سیمیریا^۱ هماره سکنی گزین،
 اما تو در آی، ای الهه زیبا و وارسته،
 که الهگان المپ سرور نامندت،
 و آدمیان فرح دلنواز گویندت،
 که ونوس زیبا
 با دو لطیفه خواهر دیگر
 از برای باکوس^۲، صاحب تاجی از پایتال، به دنیا آورد
 یا اینکه (آنسان که شاعری خردمندتر سروده^۳)
 باد بازیگوش، صبا، که بهارافشان است
 آنگاه که با سپیده در جشن گلچین بهاری دیدار کرد
 و با او به عشرت پرداخت
 بر بستر بنفشه‌های آبی
 و سرخ‌گل‌های نوشکفته آغشته در شب‌نم،
 بار تو را در دل او نهاد: جمیله دختری
 اینگونه دلریا، اینگونه شاد، اینگونه پاکیزه.

۱- (در اساطیر یونان) سرزمینی بر لبه زمین که همواره تاریک و بی سکنه است.

۲- خدای شراب

۳- مقصود از "شاعر خردمندتر" خود میلتون است که معتقد است سه خواهر از آمیزش باد صبا با سپیده به وجود آمده‌اند. در اساطیر، روایتها گوناگونی در مورد اصل و نسب سه خواهر نقل شده اما عموماً آنها را فرزندان زئوس می‌دانند.

Haste thee, Nymph, and bring with thee
 Jest and youthful Jollity,
 Quips and Cranks and wanton Wiles,
 Nods and Becks and wreathèd Smiles
 Such as hang on Hebe's cheek
 And love to live in dimple sleek;
 Sport that wrinkled Care derides,
 And Laughter holding both his sides.
 Come, and trip it as you go
 On the light fantastic toe,
 And in thy right hand lead with thee
 The mountain nymph, sweet Liberty;
 And if I give thee honour due,
 Mirth, admit me of thy crew,
 To live with her and live with thee
 In unprovèd pleasures free;
 To hear the lark begin his flight
 And singing startle the dull night
 From his watch-tower in the skies,
 Till the dappled dawn doth rise;

بشتاب ای حوری و با خویشان بیاور
 شوخی و نشاط جوانانه را،
 بذله‌گوییها و لطیفه‌گوییها و اغواگریهای هوسناک را،
 سرافشانیه‌ها و اشارات و تبسمهای غنچه‌وار را،
 آنسان که بر رخسار هبه^۱ جا گرفته‌اند
 و خوش دارند تا در چاه زنخدان پر حلاوت سکنی‌گزینند.
 [و بیاور] سرگرمی را که اندوه‌گره بر جبین را به سخره می‌گیرد،
 و خنده را، که هر دو پهلویش را می‌گیرد.
 بیا و تن خویش را به رقص آر
 روی پنجه‌های سبک و شگفت‌انگیز خود
 و بر دست راست خود بنشان
 حوری کوهستان، آزادی دلپذیر را.
 و اگر من تو را آنسان که سزاست پاس می‌دارم،
 ای فرح، مرا نیز در خیل خویش پذیرا شو
 تا با او [آزادی] بسر برم و با تو بسر برم
 با فراغ خاطر در سروری به دور از ملامت:
 بشنوم پرگرفتن چکاوک را که با نغمه‌گری
 از برج دیده‌بانی‌اش در آسمانها
 شب پر رخوت را سراسیمه بیدار می‌کند
 تا آنگاه که سپیده ابلق سر برمی‌گیرد؛

Then to come in spite of sorrow
 And at my window bid good-morrow
 Through the sweet-briar or the vine
 Or the twisted eglantine.
 While the cock with lively din
 Scatters the rear of darkness thin,
 And to the stack or the barn door
 Stoutly struts his dames before,
 Oft listening how the hounds and horn
 Cheerly rouse the slumbering morn,
 From the side of some hoar hill
 Through the high wood echoing shrill.
 Sometime walking not unseen
 By hedgerow elms, on hillocks green,
 Right against the eastern gate
 Where the great sun begins his state
 Robed in flames and amber light,
 The clouds in thousand liveries dight;

پس به رغم غم، فراز آیم
 و از پنجره ام صباح الخیر گویم
 از میان گل‌های دلپذیر کوهستانی یا تاک‌ها
 یا پیچک‌های در هم تنیده.
 وقتی که خروس با بانک پر نشاط
 پس مانده تاریکی بی‌رمق را می‌پراکند،
 و پیشاپیش بانوان حرمش، با تبختر و استوار
 راه کومه یا در انبار را پیش می‌گیرد؛
 و پیوسته گوش می‌سپارم که چگونه صدای سگان شکاری و شیپور
 صبح خواب‌آلود را شادمانه بیدار می‌کند
 از جانب تپه‌ای تیره
 از میان جنگل سر به فلک کشیده که فریاد را به پژواک درمی‌آورد.
 لختی قدم بزنم، بی دغدغه دیده شدن،
 در کنار پرچینی از نارون‌ها بر فراز تپه‌های سرسبز
 به سمت دروازه شرق
 جایی که خورشید با شکوه، سیر ملوکانه‌اش را از سر می‌گیرد،
 فروپوشیده در ردایی کهربایی‌رنگ و مشتعل؛
 و ابرها هزاران جامه مجلل به تن می‌کنند.

While the ploughman near at hand
 Whistles o'er the furrow'd land,
 And the milkmaid singeth blithe,
 And the mower whets his scythe,
 And every shepherd tells his tale
 Under the hawthorn in the dale.
 Straight mine eye hath caught new pleasures
 Whilst the lantskip round it measures:
 Russet lawns and fallows gray
 Where the nibbling flocks do stray,
 Mountains on whose barren breast
 The labouring clouds do often rest;
 Meadows trim with daisies pied,
 Shallow brooks and rivers wide.
 Towers and battlements it sees
 Bosom'd high in tufted trees,
 Where perhaps some beauty lies,

هنگامی که کشاورز در نزدیکی تو
 سوت زنان زمین را شخم می‌زند
 و دختر شیردوش شادمانه آواز می‌خواند
 و علف‌چین داسش را تیز می‌کند
 و هر چوپان به شمارش گوسفندان خود مشغول است
 در دره، زیر درختان زالزالک،
 در این لحظه، چشمانم، چون به اطراف می‌نگرد،
 مناظر لذت‌بخش تازه‌ای می‌بیند
 مرغزارهای حنایی و آیشهای تیره‌رنگ
 آنجا که گله‌ها به چرا سر داده شده‌اند
 و کوهها که بر سینه سترون آنها
 ابرهای پرتقلاً اغلب می‌آرمند
 و چمنزارها که با گل‌های رنگارنگ بهاری آراسته‌اند،
 و جویبارهای کم‌عمق و رودخانه‌های عریض
 چشم من برج و باروهای می‌بیند بلند،
 در آغوش انبوهی از درختان،
 آنجا شاید جمیله‌ای آرمیده است
 که قبلهٔ انظار مردمان مجاور است ...

دندان پوسیده

جبران خلیل جبران

ترجمه (از متن انگلیسی): کتابیون زارعی طوسی

مدرس زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی قوچان

Decayed Teeth

I had a decayed tooth in my mouth that troubled me. It stayed dormant during the day. But in the tranquillity of the night, when dentists were asleep and drug-stores closed, it began to ache. One day, as I grew impatient, I went to the dentist and told him to extract that damned tooth that dealt me misery and denied me the joy of slumber by converting the silence of my night into moaning and uproar.

The dentist shook his head and said, 'It is foolish to have your tooth extracted if we can cure it.' Then he started to drill its sides and clean its cavities and used every means to restore and free it from decay. Having finished drilling, he filled it with pure gold and said boastfully, 'Your bad tooth is now stronger and more solid than your good ones.' I believed him and paid him and departed from the place.

But before the week was over, the cursed tooth returned to its diseased condition and the torture it inflicted converted the beautiful songs of my soul into wailing and agony.

So I went to another dentist and said to him, 'Extract this damned tooth without asking me any question, for the person who receives the blows is not like the one who counts them.'

Obedying my command, he extracted the tooth. Looking at it he said, 'You have done well to have this rotten tooth extracted.'

In the mouth of Society are many diseased teeth, decayed to the bones of the jaws. But Society makes no efforts to have them extracted and be rid of the affliction. It contents itself with gold fillings. Many are the dentists who treat the decayed teeth of Society with glittering gold.

Numerous are those who yield to the enticements of such reformers, and pain, sickness, and death are their lot.

In the mouth of the Syrian nation are many rotten, black and dirty teeth that fester and stink. The doctors have attempted cures with gold fillings instead of extraction. And the disease remains.

A nation with rotten teeth is doomed to have a siek stomach. Many are the nations afflicted with such indigestion.

If you wish to take a look at the decayed teeth of Syria, visit its schools where the sons and daughters of today are preparing to become the men and women of tomorrow.

Visit the courts and witness the acts of the crooked and corrupted purveyors of justice. See how they play with the thoughts and minds of the simple people as a cat plays with a mouse.

Visit the homes of the rich where conceit, falsehood, and hypocrisy reign.

But don't neglect to go through the huts of the poor as well, where dwell fear, ignorance, and cowardice.

Then visit the nimble-fingered dentists, possessors of delicate instruments, dental plasters and tranquillizers, who spend their days filling the cavities in the rotten teeth of the nation to mask decay.

Talk to those reformers who pose as the intelligentsia of the Syrian nation and organize societies, hold conferences, and deliver public speeches. When you talk to them you will hear tunes that perhaps sound more sublime than the grinding of a millstone, and nobler than the croaking of frogs on a June night.

دندان خرابی داشتم که عذابم می‌داد. روزها درد نداشت اما در آرامش شب که دندانپزشکان در خواب و داروخانه‌ها تعطیل بودند، آرام و قرارم را می‌ربود. یک روز کارد به استخوانم رسید. به دندانپزشکی مراجعه کردم و از او خواستم که آن دندان لعنتی را که آنهمه باعث عذابم شده بود بکشد، دندانی که سکوت و آرامش شبانه‌ام را به آه و ناله بدل کرده بود و بدین ترتیب لذت خواب شبانگاهی را از من ربوده بود.

دندانپزشک سری به مخالفت جنباند و گفت: "کشیدن دندانی که می‌شود معالجه‌اش کرد عاقلانه نیست". بعد شروع کرد به تراشیدن بدنه دندان و تمیز کردن حفره‌های پوسیده و هرکاری که بلد بود برای حفظ دندان و رفع پوسیدگی آن به کار بست. بعد از آنکه دندان را تراشید، آن را با طلای خالص پر کرد و با غرور و مباهات گفت: "حالا دیگر دندان خرابت حتی از دندانهای سالم‌تر و محکم‌تر و سالم‌تر شده." حرفش را باور کردم، حق معالجه را پرداختم و از مطب خارج شدم.

هنوز هفته به آخر نرسیده بود که دندان لعنتی به وضع اولش برگشت و عذابی به من داد که نغمه‌های دلنشین روحم را به فریاد و فغان بدل کرد. به ناچار سراغ دندانپزشک دیگری رفتم و گفتم: "تپرس چرا، فقط این دندان لعنتی را بکش. از قدیم گفته‌اند: 'حال بیمار که داند به‌جز از بیماری'." او هم اطاعت کرد و دندانم را کشید. بعد نگاهی به دندان انداخت و گفت: "خوب کردید که خودتان را از شر این دندان پوسیده خلاص کردید."

در دهان جامعه هم دندانهای بسیاری است که تا باین پوسیده‌اند، اما جامعه هیچ تلاشی نمی‌کند آنها را از ریشه بکند و خود را از رنج آنها خلاص کند. بسیاری دندانپزشکانی که دندانهای پوسیده جامعه را با طلای پر زرق و برق معالجه می‌کنند. بسیاری کسانی که به وسوسه چنین مصلحانی تسلیم می‌شوند و قسمت ایشان جز رنج و بیماری و مرگ نیست.

در دهان ملت سوریه نیز دندانهای پوسیده و سیاه‌شده بسیاری است که بوی تعفن می‌دهد و جان را می‌آزارد. پزشکان آنها را به‌جای آنکه از ریشه بکنند با طلا پر کرده‌اند و بیماری همچنان باقی است. ملتی با دندانهای خراب ناگزیر معده‌ای مریض خواهد داشت. کم نیستند مللی که به چنین سوء هاضم‌های دچارند.

اگر مایلید نگاهی به دندانهای خراب سوریه بیندازید، به مدرسی که دختران و پسران امروز و مردان و زنان فردا در آنجا تحصیل می‌کنند، سری بزنید. به دادگاهها بروید و اعمال مجریان فاسد و نادرست عدالت را نظاره کنید. ببینید اینان چگونه با افکار و اذهان مردم ساده دل بازی می‌کنند، همچنان که گربه با موش بازی می‌کند. به منازل اغنیا بروید، جایی که تکبر، دروغ و ریا بر آن حکم می‌راند. اما آلونکهای فقرا را نیز از خاطر نبرید که مسکن بیم، جهالت و جبن است.

سپس به دیدار دندانپزشکان تردست جامعه بروید، این صاحبان ابزارهای ظریف، مواد پرکننده دندان و داروهای آرامبخش، که با پرکردن حفره‌های پوسیده در دندانهای فاسد ملت و پوشاندن پوسیدگی روزگار می‌گذرانند.

با آن اصلاح طلبانی به گفتگو بنشینید که خود را روشنفکران ملت سوریه قلمداد می‌کنند، اجتماع ترتیب می‌دهند، کنفرانس برپا می‌کنند و سخنرانیهای عمومی به راه می‌اندازند. وقتی با آنان صحبت کنید، صدایی می‌شنوید که شاید از صدای چرخش سنگ آسیاب رفیعت‌تر و از آواز شبانه قورباغه در ماه ژوئن پرشکوهرتر باشد.